

تحلیل مفهوم امامت در آیه «ابتلی» از دیدگاه علامه طباطبایی

شعبانعلی خان صنمی*

فاطمه خان صنمی**

چکیده

آیه ۱۲۴ سوره بقره از آیات مورد بحث در موضوع امامت است. بسیاری از مفسران اهل سنت، امامت در این آیه را از نظر لغوی به معنای مقتدا و پیشوا دانسته و در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام به معنای پیشوای دینی یا پیشوای در دین و مترادف با معنای نبوت گرفته‌اند. علامه طباطبایی با استناد و استفاده از دیگر آیات قرآن کریم، دیدگاه‌های مطرح در میان مفسران اهل سنت در باره ترادف معنایی امامت با نبوت را مورد انتقاد قرار داده است و با طرح تفسیر هدایت انبیا به ارائه طریق و تفسیر هدایت امامان به ایصال الی المطلوب، با محور قرار دادن آیه ابتلی نظریه نوینی را در باب معرفت امام گشوده است. این نظریه مورد مناقشه برخی از محققان واقع شده است که مقاله حاضر می‌کوشد ضمن تبیین دیدگاه علامه طباطبایی به برخی از اشکال‌ها پاسخ دهد.

واژگان کلیدی

آیه ۱۲۴ بقره، آیه ابتلی، تفسیر امامت، هدایت باطنی، سید محمدحسین طباطبایی.

sh_khansanami@yahoo.com

khansanamif@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۲۸

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی قم.

** کارشناس ارشد کلام و عقاید دانشگاه قرآن و حدیث.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۵

طرح مسئله

امامت به‌عنوان یکی از نظریه‌های اصلی در مکتب اسلام و از اصول اعتقادی در فرهنگ تشیع است که همواره مورد باور و اعتقاد شیعیان بوده است، بنابراین فهم صحیح و تبیین دقیق این موضوع در روشن شدن مسئله، اهمیت خود را نشان می‌دهد.

مسئله امامت و پیشوایی در اسلام ممکن است از چند جهت مورد توجه قرار گیرد؛ از جمله: ۱. از جهت حکومت اسلامی، ۲. از جهت بیان احکام و معارف اسلامی، ۳. از جهت هدایت و رهبری باطنی و درونی. در آثار به جای مانده از علامه طباطبایی طرح مسئله امامت «از منظر هدایت و رهبری درونی» به‌گونه‌ای چشمگیر و مبسوط آمده است. ایشان در آثاری که به زبان فارسی مثل «شیعه در اسلام»، «شیعه»؛ مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن، «مقاله خلافت و ولایت» در نشریه سالانه مکتب تشیع نگاشته، همچنین در آثار عربی نظیر *رساله فی الولایه و تفسیر المیزان* به‌ویژه ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره به این مسئله پرداخته است.

این پژوهش قصد دارد با مطالعه آثار علامه، دیدگاه ایشان را درباره «معنای امامت» که به‌عنوان پاداش به حضرت ابراهیم، پس از تحمل مشکلات و مصائب اعطا شد تحلیل و تبیین نماید و ایراداتی را که از سوی برخی از محققان بر این نظریه مطرح شده، پاسخ گوید.

امامت به‌عنوان رهبری درونی

نقش امام یا انسان کامل در هدایت انسان‌ها فراتر از ارائه طریق و نمایاندن راه و هدایت تشریحی است، امام در نگاه علامه طباطبایی افزون بر هدایت عامه و رهبری اجتماعی در دو عرصه دین و دنیا، زمام هدایت معنوی و درونی افراد مستعد و لایق را نیز در دست گرفته و آنها را به‌سوی سعادت حقیقی و کمال مطلق رهبری می‌کند. علامه می‌نویسد: «امام آن شخص هادی است که از نظر جنبه ملکوتی موجودات آنها را رهبری می‌کند و مقام «امامت» یک نوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت می‌باشد و هدایت در اینجا به معنای رساندن به مقصد است نه تنها راهنمایی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان بلکه عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت مردم را به‌سوی خدا دعوت می‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۷۲)

به بیان دیگر علامه معتقد است، روح انسان‌های مستعد در پرتو انوار باطنی امام به‌طور تکوینی پرورش می‌یابند. امام همان‌طور که نسبت به ظاهر اعمال پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد.

ارشاد، هدایت و رهبری مردم در عرصه اجتماع و نشان دادن راه سعادت و دعوت و سوق دادن مؤمنان به راه راست کاری است برعهده همه پیامبران و رسولان و بلکه مؤمنان و شایستگان امت. امام افزون بر این نوع از هدایت، به هدایت دیگری از سنخ دستگیری و رهبری باطنی مردم مجهز است که با حقیقت نورانیت خود دل‌های انسان‌های شایسته و مستعد را به سوی حق رهبری می‌کند. (بنگرید به: غرویان، ۱۳۷۴: ۲۲ - ۱۹؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۴: ۳۰)

امام در نظام آفرینش دارای شئون گوناگون است که در تقسیم بندی کلی به دو بخش تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۳: ۴۷۸) در بخش تکوینی، امام واسطه فیض بین خدا و خلق است و افزون بر اینکه با وساطت خویش وجود و استمرار وجودی مخلوقات را تضمین می‌کند، کمال وجودی آنها را نیز از قوه به فعل می‌رساند. (کربلایی، ۱۳۷۷: ۱ / ۱۸) علامه می‌نویسد: «کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعه حفظ می‌کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود. «امام»؛ یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته. ولایت که به قلوب بندگان می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند که از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۱۸۵) استاد مطهری در همین رابطه می‌نویسد:

ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد ... البته در مراحل عالی آن، این است که معنویت که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله‌سار معنویت، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود و زمین هیچ‌گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد خالی نیست. (مطهری، ۱۳۶۹: ۵۷ - ۵۶)

چیستی امامت درونی از نگاه علامه

علامه طباطبایی در کتاب *شیعه در اسلام* در ارتباط با حقیقت امامت می‌نویسد:

امام چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و رهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله‌سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۱۲۱)

ایشان برای روشن شدن این حقیقت ذیل امامت باطنی به دو مقدمه زیر توجه می‌دهد:

اول: جای تردید نیست که به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی، یگانه وسیله سعادت و شقاوت (خوشبختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال نیک و بد اوست، که دین آسمانی تعلیمش می‌کند و هم از راه فطرت و نهاد خدادادی نیکی و بدی آنها را درک می‌نماید.

خدای متعال از راه وحی و نبوت این اعمال را مناسب طرز تفکر ما، با زبان اجتماعی خودمان در قالب امر و نهی و دستورات دینی بیان فرموده و برای نیکوکاران و فرمانبرداران، زندگی جاوید شیرینی که مشتمل بر همه خواسته‌های کمالی انسان می‌باشد، نوید داده و برای بدکاران و ستمگران زندگی جاوید تلخی که متضمن هرگونه بدبختی و ناکامی باشد خبر داده است.

و جای شک و تردید نیست که خدای آفرینش که از هر جهت بالاتر از تصور ما است، مانند ما تفکر اجتماعی ندارد و این سازمان قراردادی آقایی و بندگی و فرمانروایی و فرمانبری و امر و نهی و مزد و پاداش در بیرون از زندگی اجتماعی ما وجود ندارد و دستگاه خدایی همانا دستگاه آفرینش است که در آن هستی و

پیدایش هر چیز به آفرینش خدا، طبق روابط واقعی بستگی دارد و بس ...

از این بیان باید نتیجه گرفت که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت از زندگی و خصوصیات زندگی هست، رابطه واقعی برقرار است که خوشی و ناخوشی زندگی آینده، به خواست خدا مولود آن است و به عبارت ساده‌تر در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان، واقعیتی به وجود می‌آید که چگونگی زندگی آینده او مرهون آن است. (همان: ۱۲۲)

ایشان برای توضیح بیشتر این معنا که در پس احکام، اخلاق و عقاید دینی که در ظاهر شریعت

وجود دارد؛ حقایقی مافوق تصور ما در عالم باطن وجود دارد که از اعمال ما سرچشمه می‌گیرد:

انسان بفهد یا نفهد، درست مانند کودکی است که تحت تربیت قرار می‌گیرد، کودک جز دستورهایی که از مربی با لفظ «بکن و نکن» می‌شنود و پیکر کارهایی که انجام می‌دهد، چیزی نمی‌فهمد ولی پس از بزرگ شدن و گذرانیدن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی ارزنده‌ای که در باطن خود مهیا کرده در اجتماع به زندگی سعادت‌مندی نائل خواهد شد و اگر از انجام دستورهای مربی نیکخواه خود سرباز زده باشد جز بدبختی بهره‌ای نخواهد داشت ...

خلاصه انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگر باطنی «حیات معنوی» دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد و رشد می‌کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد. (همان)

دوم اینکه بسیار اتفاق می‌افتد که یکی از ما کسی را به امری نیک یا بد راهنمایی کند درحالی که خودش به گفته خود عامل نباشد ولی هرگز در پیغمبران و امامان که هدایت و رهبریشان به امر خداست این حال تحقق پیدا نمی‌کند. ایشان به دینی که هدایت می‌کنند و رهبری آن را به عهده گرفته‌اند، خودشان نیز عامل‌اند و به سوی حیات معنوی که مردم را سوق می‌دهند، خودشان نیز دارای همان حیات معنوی می‌باشند؛ زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند هدایت دیگران را به دستش نمی‌سپارد و هدایت خاص خدایی، تخلف‌بردار نیست.»

وی پس از طرح مباحث مقدماتی این نتایج را ارائه می‌نماید:

۱. پیامبر و امام هر امتی که دیگران را به کمال معنوی هدایت می‌کنند خود مقام اول در هدایت را دارا هستند.

۲. پیشروی آنها در هدایت، نشانه افضل بودن آنها است.

۳. کسی که رهبری امتی را به امر خدا برعهده دارد، چنان که در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنماست در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۱۲۴ - ۱۲۱)

مقصود علامه از ذکر پیامبر در ردیف اول همه پیامبران نیست بلکه مقصود پیامبرانی است که افزون بر نبوت، امامت را نیز هم‌زمان دارا می‌باشند. (همان: ۱۲۰)

مقام امامت

علامه طباطبایی برای آنچه ادعا کرده، به آیات مختلف قرآن کریم استدلال نموده است. مهم‌ترین آیه‌ای که ایشان محور بحث قرار داده، آیه «ابتلی» است. بر پایه این آیه و با استناد به روایات و آیات دیگر، مقام امامت عهدی الهی است که به جعل و تعیین از سوی خدا صورت می‌گیرد و از مقام نبوت و رسالت افضل است و مقام امامت پس از ابتلائات و امتحان‌های الهی و موفقیت کامل حضرت ابراهیم علیه السلام به ایشان اعطا شده است.

بدیهی است حضرت ابراهیم علیه السلام پس از تحمل مصائب و آزمایش های گوناگون به مقام امامت نائل شد، چنانکه قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» (بقره / ۱۲۴) اعطای امامت به ابراهیم علیه السلام پس از آن تحقق یافت که وی پیش تر مفتخر به مقام نبوت بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۷) بنابراین او با حفظ مقام نبوت به مقام بالاتر (امامت) ارتقا یافت، از این رو نباید این دو مقام و جایگاه را یکی دانست.

داستان اعطای امامت به ابراهیم علیه السلام در اواخر عمر آن حضرت و پس از بشارت به تولد اسحاق و اسماعیل علیه السلام بوده است. «وَ الْقَضِيَّةَ إِتْمَا وَ قَعَتَ فِي كَيْسِرِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام كَمَا حَكَى تَعَالَى عَنْهُ فِي آيَةِ ۳۹ / ابراهیم» (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۳) فرشتگان الهی در مسیر مأموریت خود برای هلاکت قوم لوط بر ابراهیم علیه السلام وارد شدند و چنین بشارتی دادند و بدون شک ابراهیم علیه السلام در این هنگام که میزبان فرشتگان و هم سخن با آنها بوده، پیامبر خدا و فرستاده او بوده است. (حجر / ۵۵) بنابراین بسی روشن است که ابراهیم علیه السلام پیش از آنکه به مقام امامت نائل شود، مقام نبوت را دارا بوده است و نبوت غیر از امامت است.

بسیاری از مفسران اهل سنت امامت را در آیه شریفه به معنای نبوت گرفته اند بدین صورت که نخست امامت را به لحاظ مفهوم لغوی به مقتدا و پیشوا بودن تعریف می کنند آن گاه در مورد ابراهیم علیه السلام به معنای پیشوای دینی یا پیشوا در دین می گیرند و آن را مترادف با نبوت می شمارند. (بنگرید به: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۱۸۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱ / ۲۶۹؛ فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۲ / ۱۱۰؛ بغوی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۱۲؛ ابن کثیر، ۱۴۰۲: ۱ / ۶۶۵)

نویسنده معانی القرآن در این باره آورده است که: «واژه امام به معنای لغوی حاکی از صفت پیشوایی و مقتدا بودن شمرده شده که از لوازم هدایتگری الهی پیامبران است.» (فراء، ۱۳۶۰: ۱ / ۷۶) ابوحیان نیز در مقام تبیین دیدگاه همسانی نبوت و امامت می نویسد: «مراد از امام، نبی صاحب شریعت است که دیگران تابع اویند و او تابع دیگران نیست.» (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱ / ۳۷۶)

در تفسیر جلالین نیز به همان معنای لغوی اشاره شده است. (محلّی، بی تا: ۲۲)

به طور خلاصه طرفداران این دیدگاه بر این عقیده اند که امامت به معنای پیشوایی حضرت ابراهیم علیه السلام در امر دین، خیر و نیکی است و وظیفه ما اقتدا به منش اوست در خصلت هایی که با آن آزموده شد، یا پیروی کردن از ایمان اوست به یگانگی خداوند و بیزاری از مشرکان و ... بنابراین این تعریف، اهل سنت امامت را فراتر از نبوت نمی دانند، بلکه امامت را یکی از شئون رسالت و نبوت قلمداد می کنند و به طور کلی اهل سنت هیچ مقامی را فراتر از نبوت و رسالت نمی شناسند.

از میان آراء و اقوال اهل سنت، علامه طباطبایی به سخن مراغی اشاره کرده و گفته است: مراغی در این زمینه می‌گوید: «قال اني جاعلك للناس اماما؛ اي اني جاعلك للناس رسولا يوتّم بك و يقتدي بهديك الي يوم التيامه...؛ تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم؛ یعنی تو را برای مردم رسول قرار دادم که به تو اقتدا کنند و از هدایتت تا روز قیامت پیروی نمایند.» (مراغی، ۱۴۲۷: ۱ / ۲۰۹)

علامه معتقد است که: تفسیر امام در آیه شریفه و انحصار آن در معنای مقتدا و پیشوا که مردم به او اقتدا کنند در نهایت درجه سقوط است؛ زیرا هر پیامبری به موجب آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء / ۶۴) مطاع و مقتدا و پیشوای مردم بوده است. (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۵) بنابراین ابراهیم عليه السلام که پیش‌تر با جعل نبوت مقتدا و پیشوای مردم شده بود اکنون با جعل امامت به چه مرتبه و مقامی نائل گشته است؟ پاسخ مراغی این است که ابراهیم عليه السلام که پیش‌تر پیامبر و مطاع مردم زمان خود بود اکنون با جعل امامت به مقام اقتدا و پیشوایی مردم نائل شد منتهی تا روز قیامت. (مراغی، ۱۴۲۷: ۱ / ۲۰۹)

پاسخ علامه این است که معنا ندارد ابراهیم عليه السلام که پیش‌تر به خاطر جایگاه نبوت پیشوا و مقتدا بوده است دوباره با جعل امامت پیشوا و مقتدای مردم باشد! (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۵)؛ یعنی جعل امامت چیز تازه‌ای برای ابراهیم عليه السلام نخواهد آورد درحالی که ظاهر آیه حکایت از یک اتفاق جدید و جعل و مقام ویژه افزون بر مقام پیشین دارد.

به نظر می‌رسد که در سخن مراغی قیدی وجود دارد که می‌تواند اشکال علامه را رفع نماید و آن اینکه مراغی می‌گوید: ابراهیم قبل از اتمام آزمایش‌ها پیشوا و مقتدای مردم بود اما پس از موفقیت کامل در تحمل مصائب و آزمایش‌های گوناگون به مقام امامت؛ یعنی پیشوایی و مقتدایی همه انسان‌ها تا روز قیامت نایل شد. روشن است پیشوا و مقتدای دوران عمر بودن غیر از مقتدا و پیشوایی همه انسان‌ها تا روز قیامت بودن است و همین مقدار از تفاوت کافی است تا نبوت محدود ابراهیم عليه السلام با جعل امامت تا آستانه قیامت تداوم یابد.

این دفاع از مراغی، گرچه می‌تواند وجهی داشته باشد اما شاهد قرآنی ندارد.

مفسران شیعی عمدتاً امامت را در آیه شریفه همسو با علامه، مرتبه‌ای فراتر از نبوت و متفاوت با آن دانسته‌اند جز دو تن از متأخرین آنان که به قول اهل سنت گرایش دارند. یکی از این دو تن، صاحب تفسیر من هدی القرآن است که در این باره می‌گوید:

اعطاه الله الرساله بعد امتحان عسير ثم إن ابراهيم طلب النبوة لأبنائه فرفض

[اطلاق] طلبه لأن منهم ظالم يفسل في الاختبار. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۱ / ۲۵۴)

خدای متعال پس از آزمون [های] دشوار، به ابراهیم رسالت بخشید. آنگاه حضرت، برای فرزندان خود نیز این مقام را درخواست کرد که برای برخی از آنان مورد قبول واقع نشد؛ چون برخی از آنان ستمگرند و در آزمون موفق نخواهند بود.

و دیگری نویسنده تفسیر من وحی القرآن است که در این باره نوشته است:

امامت، تطور در مفهوم نبوت است، در واقع امامت، صفت پیامبر در متن حیات اوست و در خود مفهوم نبوت نهفته است و دلیلی نیست که این جعل پس از نبوت باشد، بلکه امامت به معنای ولایت نبوی پیشگامی پویا در حیات اوست، هیچ شاهدی در قرآن بر اینکه امامت حامل معنایی در برابر معنای عام نبوت باشد، در دست نیست. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۳ / ۱۱)

بعد از اتفاق نظر مفسران شیعی و نیز دلالت روشن آیه ۳۹ سوره ابراهیم عَلَيْهِ که در کلام علامه گذشت، مخالفت این دو مفسر ضرری به اصل مطلب نمی‌زند؛ به ویژه آنکه دیدگاه‌های ایشان توسط قرآن پژوهان بسیاری نقد و ابطال شده است. (بنگرید به: نجارزادگان، ۱۳۹۰: ۱۰۶)

پژوهش حاضر در ادامه، تحلیل معنای امامت در آیه شریفه «ابتلی» و مقام و جایگاه رفیع امام در لسان قرآن کریم به گونه‌ای که علامه استظهار و استفاده کرده است را در چند بند زیر پی می‌گیرد:

الف) واژه امام

علامه می‌گوید: «نباید واژه امام را در همه جا به معنای پیشوا و مقتدا در ظاهر شریعت گرفت. کسانی که چنین کردند دچار اشتباه شدند.» (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۶)

علامه درباره دلیل این اشتباه می‌نویسد: «منشأ این تفسیر اشتباه و امثال آن این است که بسیاری از الفاظ قرآن مجید بر اثر مرور زمان و تکرار زیاد در افواه مردم، معنای اصلی خود را از دست داده و صورت مبتذلی به خود گرفته است که از جمله همین واژه «امامت» است به طوری که می‌بینیم گروهی آن را به معنای «نبوت»، «مقدم بودن» و «مطاع مطلق بودن» گرفته‌اند و جمعی آن را به معنای «خلافت» یا «وصایت» و یا «ریاست در امر دین و دنیا» تفسیر کرده‌اند که در واقع هیچ یک از این معانی، معنای صحیح و دقیق این واژه نیست.» (همان)

علامه در ادامه می‌افزاید: «مشکل اصلی این مفسران آن است که معنای ابتدایی و شایعی که از این لفظ «امام» به ذهن خطور می‌کند، تمام معنا پنداشته‌اند و به طور انحصاری هر کجا لفظ امام را مشاهده کردند آن را به پیشوا و مقتدا تعریف کرده‌اند.» (همان)

روشن است مقصود علامه انکار معنای لغوی یا اصطلاحی امام در معانی ذکر شده نیست؛ زیرا خود ایشان در جای دیگر برخی از این معانی را پذیرفته‌اند. (طباطبایی، ۱۳۴۸: ۱۰۹) بلکه مقصود علامه آن است که واژه امام در آیه شریفه با معانی ذکر شده انطباق کامل ندارد. معنایی که علامه از واژه «امام» به کمک قرائن و شواهد قطعی به آن رسیده چیزی بیشتر از لفظ و مرتبه‌ای فراتر از واژه و معنای ابتدایی و شایع و دم دستی است، برخی از آیات لایه و بلکه لایه‌های چندی از معنا دارند که عبور از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر که - با حفظ مدالیل الفاظ و عدم خروج از حوزه لفظ و معنا - حقیقتی است که مفسران اسلامی به دلالت روایات ظاهر و باطن داشتن قرآن آن را پذیرفته‌اند.

کاربرد واژه امام در آیه شریفه «ابتلی» را نمی‌توان با معانی ذکر شده یکی دانست. از منظر علامه واژه «نبوت» به معنای با خبر بودن از جانب خدا است و معنای «رسالت» تصدی مقام تبلیغ است و «مطاع بودن» این است که اوامر کسی اطاعت شود که این خود از لوازم معنای نبوت و رسالت است. «خلافت» و «وصایت» نیز یک نوع نیابت است و نیابت چه تناسبی با امامت می‌تواند داشته باشد؟ «ریاست» هم یک نوع مطاع بودن و نافذ الامر بودن در اجتماع است، پس هیچ یک از معانی ذکر شده با معنای اصلی امامت تطبیق نمی‌کند.

افزون بر این، نمی‌توان گفت که همه این کلمات برای خود معنای صحیحی دارند ولی لفظ «امام» در آیه شریفه معنایی نداشته و صرفاً تفاوت تعبیر است. چگونه می‌شود به پیامبری که از لوازم نبوتش مطاع بودن است گفته شود: «من تو را که سال‌ها پیش مطاع مردم بوده‌ای مجدداً مطاع کردم!»؟ یعنی جعل امامت هیچ بار معنایی تازه‌ای ندارد و تنها استعمال لفظ و تفاوت تعبیر بوده باشد؟! (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۶)

علامه طباطبایی بر این باور است که امامت در آیه «ابتلی» به معنای هدایت باطنی و درونی انسان‌هاست، بر پایه این نظریه حضرت ابراهیم علیه السلام تا قبل از جعل امامت تنها هدایتگر انسان‌ها براساس شریعت و دین بوده و به اصطلاح ارائه طریق می‌کرده است، اما پس از آن، پیشوا و جلودار جان‌ها و دل‌های انسان‌ها به سوی حق و مقامات معنوی گردید که با تصرف تکوینی (ایصال الی المطلوب)، آنها را به مقامات شایسته‌شان می‌رساند. علامه معتقد است روح انسان‌های مستعد و لایق در پرتو انوار باطنی امام علیه السلام به‌طور تکوینی پرورش می‌یابد. امام همان‌طور که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشواست همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد. (همان: ۲۶۷ - ۲۶۳؛ همو، ۱۳۴۸: ۱۱۰ - ۱۰۸؛ همو، ۱۳۳۸: ۱۸۵ - ۱۸۴) سؤال اصلی این است که علامه این مطلب را از کجا و چگونه استفاده کرده است؟ ایشان مطابق شیوه و روش تفسیری خود که آیات را به کمک

آیات دیگر معنا می‌کند رهبری باطنی امام علیه السلام را نیز به کمک آیات دیگر و روایات فراوان که در توصیف، تعریف و جایگاه امامان وارد شده استظهار کرده است.

ایشان می‌نویسد: «آنچه از کلام خدای متعال در می‌یابیم آن است که، قرآن کریم هر جا نامی از امامت می‌برد به دنبالش متعرض هدایت می‌شود، تعرضی که گویی می‌خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند و همراه آن و به‌عنوان تفسیر، به امر هدایت نیز اشاره شده است. از جمله در ضمن داستان‌های ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء / ۷۳ - ۷۲) ما به ابراهیم اسحاق را دادیم و علاوه بر او یعقوب هم دادیم و همه را صالح قرار دادیم و مقرر کردیم که امامانی باشند که هدایت کنند به امر ما؛ یعنی به امر تکوینی ما که تخلف‌ناپذیر است و نیز می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده / ۲۴) و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] راهنمایی می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.»

از این دو آیه بر می‌آید وصفی که از امامت کرده، وصف تعریف است و می‌خواهد امامت را به مقام «هدایت به امر» معرفی کند؛ یعنی قرآن کریم هر جا از امامت یاد کرده آن را مقید به هدایت به امر الهی کرده و با این قید به ما فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه هدایتی ویژه است که به امر خدا صورت می‌گیرد همان امری که هرگاه بر ایجاد چیزی تعلق گرفت، تحقق می‌یابد و تخلف‌پذیر نیست (هدایت تکوینی) «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس / ۸۳ - ۸۲) هنگامی که چیزی را بخواهد، فرمان او فقط این است که به آن می‌گوید: «باش!» پس [فوراً موجود] می‌شود. پس منزّه است کسی که فرمان‌روایی مطلق همه چیز تنها به دست اوست» و نیز فرمود: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بِالْبَصَرِ» (قمر / ۵۰) و فرمان ما جز یکی نیست؛ همانند چشم برهم زدن.»

علامه معتقد است؛ امام هدایتگری است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد (هدایت تکوینی) هدایت می‌کند پس امامت از نظر باطن و درون یک نحوه ولایتی است که امام بر اعمال مردم دارد، و هدایتش چون هدایت انبیا و رسولان و مؤمنان، صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه (ارائه طریق) نیست بلکه هدایت امام دستگیری خلق و رهسپاری آنان به سوی کمال مطلق است (رساندن به مطلوب). (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۷)

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا؛ یعنی ایجاد هدایت دانسته، درباره هدایت انبیا و رسل و مؤمنان و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می‌فرماید: «وَمَا

تحلیل مفهوم امامت در آیه «ابتلی» از دیدگاه علامه طباطبایی □ ۹۷

أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. (ابراهیم / ۴) و درباره راهنمایی و هدایت مؤمن آل فرعون فرموده است: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ.» (مؤمن / ۳۸) و درباره وظیفه عموم مؤمنان فرمود: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.» (توبه / ۱۲۲)

پس هدایت امام غیر از هدایت پیامبر است، منصب هدایتی امام افزون بر هدایت مطلق یک نوع تصرف تکوینی و عملی است باطنی و درونی از این رو امری که با آن هدایت صورت می‌گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی که صرف اعتبار است. صاحب تفسیر منشور جاوید، این تفاوت را نپذیرفته و گفته است:

درست است که قرآن پس از جمله «و جعلناهم ائمه» می‌فرماید: «یهدون بامرنا» ولی جمله اخیر ناظر به توصیف و ثنای آنهاست و بیانگر این است که آنان وظیفه هدایت را که به فرمان خدا بر دوششان نهاده شده است، به نحو احسن انجام می‌دهند ... نه اینکه آنان به فرمان تکوینی خدا (بامرنا) به تزکیه و تصفیه قلوب می‌پردازند. خلاصه آنکه آیه در صدد توصیف و ستایش آنهاست، نه در صدد بیان تعریف امامت. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۲)

محقق ارجمند برای تأیید گفتار خود به احادیثی اشاره کرده و از آن میان به یک مورد چنین استشهاد کرده است:

امام صادق علیه السلام پس از آیه «و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا» فرمود: «لا بامر الناس یقدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم.» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۲۱۶) این روایت و نظائر آن حاکی است که هدف از جمله «یهدون بامرنا» تعریف و ثنای آنان براساس عصمت آنهاست که رضای خدا را با چیزی عوض نمی‌کنند نه اینکه واقعیت امامت این است که به امر تکوینی خدا که با آن امر جهان را آفرید، مردم را هدایت می‌کنند. (سبحانی: همان)

اما به نظر می‌رسد اولاً تفسیر امام علیه السلام با فرمایش علامه طباطبایی منافاتی ندارد: فرمایش امام ناظر به یک سطح از معانی آیه است و نظر علامه ناظر به سطحی فراتر از ظاهر معناست. سطحی که در کلام امام تعریف و تفسیر شده با سطح و لایه‌ای که علامه از آیه استفاده کرده متفاوت است و با هم تنافی ندارند و هر دو در طول هم هستند.

ثانیاً: اگر روایت مذکور از حیث سند و دلالت تمام باشد و به حکم حصر و تحدید، معانی دیگری نپذیرد، حداکثر حکم خبر واحدی خواهد داشت که تکلیف آن در اصول معارف روشن است. علامه در باب حجیت اخبار در تفسیر آیات می‌نویسد:

خبر غیر قطعی (یعنی خبر غیر متواتر و غیر قطعی الصدور) که در اصطلاح، خبر واحد نامیده می‌شود و حجیت آن در میان مسلمین مورد خلاف است، منوط به نظر کسی است که به تفسیر می‌پردازد، در میان اهل سنت نوعاً به خبر واحد که در اصطلاح «صحیح» نامیده می‌شود، حجت است و مطلقاً عمل می‌کنند و در میان شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعیه حجت است و در غیر آن اعتباری ندارد. (طباطبایی، بی‌تا: ۷۰)

بنابراین با استناد به روایات که در طول معنا و نه در عرض آن، ارزیابی می‌شود نمی‌توان به تنافی و تباین میان نظر علامه و روایات حکم کرد.

علامه طباطبایی در *المیزان* گفته است: تفسیر واژه «امامت» به «مقتدا و پیشوا»، «نبوت و مطاع بودن و خلافت و وصایت و ریاست» در امور دین و دنیا تفسیر مبتذلی است که بعدها پیدا شده است «و منشأ هذا التفسیر و ما يشابهه الابتذال الطاري علی المعانی الالفاظ الواقعة فی القرآن الشریف ... و من تلک الالفاظ لفظه الامامه.» (همو، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۶۶)

در ترجمه *المیزان* واژه ابتذال که در کلام علامه آمده است به معنای «مبتذل و بی‌ارج» (همو، ۱۳۹۰: ۱ / ۴۹۰) ترجمه شده است. معنایی که از این عبارت فهمیده می‌شود بی‌ارزشی و غیر واقعی و غلط بودن است درحالی که معنای ابتذال در کلام علامه این نیست بلکه مقصود معنای شایع، ابتدایی، رایج و دم دستی است؛ یعنی نخستین معنایی که لفظ با معنا انس پیدا کرده و در ذهن متبادر می‌گردد، مردم فکر می‌کنند همین معنای شایع و دم دستی، همه معنایی است که از این لفظ فهمیده می‌شود و هر جا با این واژه مواجه شدند همان معنای ساده، ابتدایی و شایع؛ یعنی پیشوا و مقتدا و رهبری اجتماعی را برای آن بار می‌کنند.

از نظر علامه واژه امامت دچار چنین آفتی شده و معنای پیشوا و مقتدا همه معنای این واژه نیست از آنچه بیان شد، معلوم می‌شود که واژه «ابتذال» در کلام علامه معنای منفی که در فارسی به کار برده می‌شود، ندارد اما ظاهراً برخی از محققان همانند مترجم *المیزان* ابتذال را به معنای منفی گرفته و در مقام اشکال بر علامه برآمده و نوشته است:

تفسیر امام به سرپرست جامعه و یا مطاع و لازم الاتباع بودن و یا اسوه و الگو بودن به طوری که رفتار و گفتار ماموم باید طبق رفتار و گفتار امام باشد، معنای مبتدلی نیست که بعداً بر کلمه عارض شده باشد. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۲)

همان طور که مشاهده می شود معنای ابتدال در کلام علامه متأثر از فهم عرفی شده و معنای منفی پیدا کرده، درحالی که ابتدال در کلام علامه معنای منفی و غلط ندارد.

صاحب منشور جاوید اگرچه واژه مبتدل را ترجمه نکرده، اما از اعتراض وی فهمیده می شود که همانند مترجم المیزان معنای منفی و بیهوده از واژه مبتدل استنباط کرده نه معنای شایع و رایج، وگرنه وجهی برای اعتراض وجود نداشت. واژه ابتدال در لغت هم به همین معنا به کار رفته است؛ «مبتدل: کثیر الاستعمال، يقال کلام مبتدل؛ ای رکیک، کثیر الاستعمال» (مألف، ۱۳۸۶: واژه بذل) و نیز يقال کلام مبتدل؛ مستعمل ملهوج به (مصطفی، ۱۴۲۷: ذیل واژه) علامه می خواهد بر این نکته ظریف تأکید کند که نباید واژه امام را در همه جا به معنای شایع پیشوا و مقتدا در جامعه و امور عرفی حمل کرد. پیشوا و مقتدا برای واژه امام بخشی از معناست نه تمام معنا. علامه می گوید بار معنایی امام در آیه «ابتلی» فراتر از معنای رایج و شایع است. اگر مقصود از «امام» در آیه شریفه همان پیشوا و مقتدا بودن باشد ابراهیم علیه السلام سال هاست به برکت نبوت مقتدا و پیشوای مردم شده بود و دیگر جعل امامت برای او چیز تازه ای محسوب نمی شد. از این رو باید برای واژه «امام» معنای دقیق تر و ظریف تری فرض کرد که جعل امامت را برتابد و لغو لازم نیاید. این برداشت علامه در واقع دست برداشتن از معنای ظاهری و شایع امامت و توجه کرده به لایه های زیرین این واژه (امام) است که برای امام معنای تازه ای شده که با روایات «بطون» از جمله: «إن للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة أبطن» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۱۹۳) کاملاً سازگار است.

ظاهر و باطن داشتن آیات قرآن کریم به شرط اینکه از اسلوب دلالات الفاظ خارج نشود و با آن مغایرت پیدا نکند امری پذیرفته میان مفسران از جمله علامه طباطبایی است، ایشان در تفسیر خود آورده است:

ظهر معنای ظاهر و ابتدایی آیه، بطن معنای نهفته و در زیر ظاهر است، چه آن معنا یکی باشد یا بیشتر، نزدیک به معنای ظاهر باشد یا دور از آن. (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۳ / ۷۴)

ایشان درباره سازش و عدم مخالفت معنای ظاهر و باطن و اینکه هر دو موافق با دلالت است،

می نویسد:

هر دو (معنای ظاهر و باطن) از کلام اراده شده‌اند جز اینکه دو معنا در طول هم مرادند نه در عرض یکدیگر. نه اراده ظاهر لفظ باطن را نفی می‌کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر است. (همو، بی تا: ۳۲ - ۳۰)

علامه برای توضیح مطلب ذیل آیه شریفه «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (نساء / ۳۶) نحوه استفاده معنای باطنی از ظاهر آیه شریفه را چنین ذکر می‌کند: «از آیه کریمه «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» ابتدا فهمیده می‌شود که نباید بت‌ها را پرستش نمود و با نظری وسیع‌تر اینکه انسان دیگران را به غیر اذن خدا پرستش نکند و با نظری وسیع‌تر از آن اینکه انسان حتی از دلخواه خود نباید پیروی کند و با نظری وسیع‌تر از آن اینکه نباید از خدا غفلت کرد و به غیر او التفات داشت. همین ترتیب؛ یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع‌تری به دنبال آن و همچنین ظهور پیدایش معنایی در زیر معنایی دیگر، در سراسر قرآن مجید جاری است و با تدبر در این معنای، معنای حدیث معروف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ماثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است: «إن للقرآن ظهراً و بطناً...» روشن می‌شود. (طباطبایی، بی تا: ۳۶ - ۳۳)

معانی مختلف در طول یکدیگرند و نه در عرض هم تا عموم مجاز و یا استعمال لفظ در بیش از یک معنا پیش آید، چنان‌که آن معنای از لوازم متعدد برای ملزوم واحد هم نیست بلکه معنای مطابقی است که لفظ به هر یک از آن معنای دلالت مطابقی دارد، البته بر اثر اختلاف فهم‌ها. (همو، ۱۴۱۳: ۳ / ۶۹)

ب) هدایت به امر

از آنچه گذشت معلوم شد وصف «اهتداء» به «امرالله» یکی از ویژگی‌های ائمه است که قرآن کریم هر جا از «ائمه» نام برده آنها را به «امرنا» تعریف کرده همان‌طور که گذشت در آیه شریفه «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء / ۷۳) و نیز «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا.» (سجده / ۲۴) علامه معتقد است که براساس این آیات امام افزون بر ارشاد و هدایت ظاهری دارای یک نوع هدایت و جذب معنوی است که از سنخ عالم «امر»، «تجرد» و «ملکوت» است نه از عالم ملک و ظاهر. امامان به‌وسیله حقیقت و نورانیت باطن درون خود، در قلوب مردم شایسته تاثیر و تصرف نموده و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می‌کنند. (ایصال الی المطلوب) و این چیزی فراتر از ارشاد و راهنمایی و (ارائه طریق) است. (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱ / ۳۷۷)

برخی از محققان: دلیل فرق گذاشتن میان هدایت امام و هدایت پیامبر را ناشی از اشتباه در تشخیص مرجع ضمیر در آیه ۲۴ سوره سجده دانسته و می‌نویسد:

علت اینکه علامه طباطبایی و برخی دیگر تصور کرده‌اند که ملاک امامت آنان (پیامبران) غیر از نبوت آنها بوده، این است که گمان کرده‌اند که مرجع ضمیر در «منهم» به پیامبران بنی اسرائیل برمی‌گردد و چون «من» در آیه مفید معنای تبعیض است، طبعاً مقصود این است که برخی از پیامبران بنی اسرائیل را امام قرار دادیم، در این صورت نتیجه گرفته‌اند که ملاک امامت آنان (پیامبران) باید غیر از نبوت آنها باشد و اگر ملاک امامت آنها، نبوت آنها بود، این ملاک را همه پیامبران دارا بودند، دیگر تبعیض علتی نداشت، درحالی‌که دقت در این آیه روشن می‌سازد که مرجع ضمیر همان نزدیک‌ترین کلمه؛ یعنی لفظ بنی اسرائیل است و مفاد آیه این است که بعضی از بنی اسرائیل را که همه پیامبران بنی اسرائیل هستند، پیشوا قرار دادیم و این پیشوایی جز نبوت آنها چیز دیگری نبوده است. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۵)

درباره مرجع ضمیر «منهم» در آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» (سجده / ۲۴ - ۲۳) گفته می‌شود که علامه برخلاف ادعای نویسنده مرجع ضمیر در «منهم» را به پیامبران بنی اسرائیل برنگردانده بلکه به خود بنی اسرائیل منطبق کرده است؛ چنانکه پس از نقل آیه می‌نویسد: «ای و جعلنا من بني اسرائيل ائمة يهدون الناس بامرنا...» (طباطبایی، ۱۴۱۳: ۱۶ / ۲۷۱) و نگفته است: «ای و جعلنا من انبياء بني اسرائيل ائمة...» تا نسبت فوق به ایشان صحیح باشد.

ج) کارکرد تکوینی امام

علامه معتقد است که نبوت، واقعیتی است که احکام دینی و نوامیس خدایی مربوط به زندگی را به دست آورده و به مردم می‌رساند. درحالی‌که ولایت، واقعیتی است که در نتیجه عمل به دستاوردهای نبوت و نوامیس خدایی در انسان به وجود می‌آید. به عبارت دیگر، نسبت میان نبوت و ولایت، نسبت ظاهر و باطن است و دین که متاع نبوت است، ظاهر ولایت، و ولایت باطن نبوت است. (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۱۸۴)

علامه براین باور است که: «در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در آن انسان مراتب کمال باطنی خود را طی کرده و در موقف قرب الهی جایگزین می‌شود تردیدی نیست؛ زیرا ظواهر اعمال دینی، بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی تصور ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان ظواهر دینی را تهیه نموده و وی را به سوی آن دعوت کرده است، ضرورتاً این واقعیت باطنی را که نسبت به

ظواهر دینی به منزله روح است، آماده خواهد ساخت ... چگونه متصور است که مرتبه‌ای از مراتب توحید و یا حکمی از احکام دین، امر زنده‌ای بالفعل داشته باشد، درحالی که واقعیت باطنی که در بر دارد، در وجود نباشد و یا رابطه عالم انسانی با آن مرتبه مقطوع بوده باشد. کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند در لسان قرآن به نام «امام» نامیده می‌شود.» (همان: ۱۸۵)

«امام»؛ یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند، از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های معنوی متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بی‌کرانی که نزد وی است. (همان)

از این عبارات به خوبی دانسته می‌شود که علامه برای امام کارکرد تکوینی قائل است و نوع هدایت او را، افزون بر هدایت ارشاد و راهنمایی و رهبری، هدایت تکوینی می‌داند. اخلاق و اعتقادات صحیح و نیز احکام و نوامیس الهی که در قالب واجبات و محرمات، برای نیل به سعادت و دوری از شقاوت جعل شده در پس پرده حس، حامل حقایقی هستند که در باطن امر وجود دارند و جز با هدایت؛ ولایت و معرفت امام اثر و ثمر ندارند اگر برای امام و هدایت او کارکرد تکوینی فرض نشود چگونه می‌توان احادیث فراوان که در شأن و منزلت رفیع امام علیه السلام صادر شده را معنا کرد؟

اگر هدایت امام و پیامبر هر دو به معنای رهبری در چارچوب نظام تشریح و قوانین جاری در شریعت باشد پس تکلیف روایات «... لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۸۰) و «لَوْ أَنَّ الْأَمَامَ رَفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يُوجُّ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ» (همان: ۱۷۹) چه می‌شود؟ اگر وظیفه امام تنها ارشاد و هدایت مردمی در عرصه جامعه بود، در صورت فقدان امام باید گمراهی و ضلالت برای مردم پدید آید، نه انفجار عالم و درهم ریختن آسمان‌ها و زمین و فرو بردن زمین اهلس را!

آیا از این روایت و امثال آن برای امام افزون بر وظایف و تکالیف رهبری و اجتماع، کارکرد تکوینی فهمیده نمی‌شود؟ آیا فقرات موجود در جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام خطاب به امامان معصوم: «بِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ ... بِكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ» (صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۶۱۵) مقصود همان هدایت و ارشاد و موعظه مردم است؛ یا اینکه آنان نقشی فراتر از هدایت عمومی و تأثیری شگرف در باطن هستی دارند؟ اگر امامان، مبلغان، هادیان و مرشدان جامعه هستند؛ چرا محبت و معرفت آنان لازم و واجب شده است؟ امامی که باید ما را ارشاد کند و شریعت را به مردم انتقال دهد برای چه محبت او لازم باشد؟ معرفت خدا و معرفت انسان استقلالی است نه آلی. نفس معرفت امام

تحلیل مفهوم امامت در آیه «ابتلی» از دیدگاه علامه طباطبایی □ ۱۰۳

همانند نفس معرفت خدا دارای آثار و برکات است، «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۷۱) فراتر از کارکرد ارشادی، کارکرد تکوینی دارد. چرا پیکره نماز، روزه و عباداتی که توسط مسلمانی که از ولایت بی بهره است - به حسب روایات - (بنگرید به: پوررستمی، ۱۳۸۹: ۱۲۴ - ۱۲۳) کان لم یکن محسوب می شود، آیا مفهوم این روایات برای امام کارکرد تکوینی تعریف نمی کند؟!

اینکه در روایات آمده: «اگر دو نفر روی کره زمین باشند یکی از این دو حتماً امام خواهد بود» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵ / ۲۴۹) چگونه معنا می شود؟ آیا مفهوم این سخن جز این است که یکی از آن دو مهدی بالذات و امام است و دیگری نیازمند به اوست که او را تکویناً دستگیری و هدایت کند؟! این چه کارکردی است که هنوز جامعه‌ای تشکیل نشده و هنوز شریعتی نیامده اگر دو نفر در عالم پیدا شدند حتماً یکی از آن دو باید امام و حجت خدا باشد؟ این معنا جز آنکه یک کارکرد تکوینی برای امام فرض شود و نوع هدایت فراتر از هدایت پیامبر که راهنمایی اجتماعی است دانسته شود چیز دیگری نیست. آیا مفاد آیه شریفه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد / ۷) جز این است که هدایت پیامبر با هدایت حجت، هادی و امام متفاوت است؟ ممکن است قرن‌ها بر بشر بگذرد و پیامبری در بین آنها مبعوث نشود چنانچه از دوره پس از حضرت عیسی علیه السلام به دوره فترت یاد می کنند که پیامبری فرو فرستاده نشد و یا از زمان پیش از حضرت نوح علیه السلام که دست کم شریعت و آیینی توسط هیچ پیامبری ثبت نشده است از آیه فوق استفاده می شود که هیچ قومی در طول تاریخ بشریت بدون امام و حجت سپری نکرده است؟ درحالی که روزگار مدیدی بر بشر گذشته که بدون حضور پیامبر و شریعت سر کرده است. آیا همین تفاوت بیانگر کارکردی تکوینی برای امام نیست؟! آیا هدایت امام و حجت خدا جز از نوع باطنی و کارکرد تکوینی معنایی دارد؟ علامه طباطبایی بر پایه شواهد و قرائن مستفاد از آیات و روایات فراوان - که به زودی به برخی از آنها اشاره خواهد شد - به این نتیجه رسیده است که هدایت و نقش امام و حجت خدا عمدتاً کارکرد تکوینی و بیرون از پرده حس و ظاهر این حیات دنیوی دارد و هدایت او صرفاً ارشاد، رهبری و دعوت به شریعت نیست.

د) شواهد روایی

گفته اند: «در اینکه برخی از شخصیت های والا می توانند افزون بر هدایت تشریحی، دارای هدایت تکوینی گردند، سخنی نیست، هرچند اثبات آن نیاز به دلیل قطعی دارد. اما تفسیر امام به کسی که دارای چنین هدایت تکوینی است، شاهد روشن ندارد.» (سبحانی، ۱۳۷۳: ۵ / ۲۴۱)

اگر مقصود از «شاهد روشن» وجود قرینه محسوس و ملموس باشد انتظار نابه‌جایی است؛ زیرا خود علامه در کلماتشان از حقیقت این هدایت به امر نامحسوس و خارج از عالم حس و مرتبط با عالم ملکوت و باطن هستی یاد کرده و گفته است: «امام در موقعیت ولایت تکوینی خورشیدی است فروزنده که در باطن نامحسوس جهان نورافشانی می‌کند و به ملکوت زمین و آسمان‌ها و ضمیر انسان‌های با ایمان روشنایی می‌بخشد» بنابراین باید توجه داشت که کارکرد این هدایت مربوط به عالم ملکوت و خارج از حوزه حس و تکلیف است.

اگر مقصود از «شاهد روشن» بیان قرآنی یا روایی برای این نوع کارکرد (تکوینی) از امام باشد، این امر فراوان وجود دارد و باید اعتراف کرد آنچه علامه بدان دست یافته افزون بر آنکه با استدلال‌های قرآنی و شواهدی از فحوای آیات همراه است، وجود مجموعه‌هایی از اخبار، احادیث، ادعیه و زیارات که اوصاف، فضایل و مقامات امامان را تبیین می‌کند با نظر علامه همسو و هماهنگ است. این اخبار که از اصول معارف شیعه است می‌تواند شواهدی گویا بر تأیید نظریه ایشان باشد. علامه در کتاب شیعه پس از آنکه معنای امامت در قرآن کریم را به همین معنا (امامت باطنی) منطبق دانسته و بر آن تأکید کرده، خود به شواهدی از همین معنا در روایات ائمه علیهم‌السلام اشاره و استناد کرده است و نوشته است:

در روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام خصائص زیادی از برای امام ذکر شده که به همین معنا از امامت که ذکر شد، منطبق می‌گردد. مانند روایاتی که در تفسیر آیات «عرض اعمال» وارد شده است و روایاتی که در تفسیر آیات «شهادت» مروی است و اخباری که در تفسیر سوره قدر ضبط گردیده و احادیث دیگری که در معنا «عرش و کرسی» رسیده و روایات دیگری که در وصف علوم مختلفه امام، از ائمه اهل بیت روایت شده است. (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۱۸۵)

مقصود علامه از روایاتی که در تفسیر آیات «عرض اعمال» رسیده، روایاتی است که در ضمن آیه شریفه «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَمَنْ يَسِّرِ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» (توبه / ۱۰۵) وارد شده است که در کافی، بصائر، قرب الاسناد و تفاسیر عیاشی، قمی و فرات کوفی روایات زیادی به طرق مختلف از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده است که اعمال مردم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه هدی علیهم‌السلام عرضه و ارائه می‌شود و مقصود از روایات رسیده در باب «شهادت» اخبار مروی ذیل تفسیر آیه شریفه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره / ۱۴۳) و آیات دیگر هم مضمون با آن است و در کتاب‌های مزبور، احادیث زیادی با طرق مختلف از ائمه هدی علیهم‌السلام روایت شده، که مقصود

تحلیل مفهوم امامت در آیه «ابتلی» از دیدگاه علامه طباطبائی □ ۱۰۵

از «شهدا» ائمه هستند که شاهد بر مردم و رسول خدا ﷺ شاهد بر همه آنهاست. در جلد هفتم بحارالانوار در باب اینکه ائمه شاهدان اعمال اند، و اعمال مردم بر آنها عرضه می‌شود روایات زیادی به همین مضامین نقل شده است.

بررسی احادیثی که در این رابطه وارد شده است نشان می‌دهد که ارائه اعمال امت اسلامی به پیامبر اکرم ﷺ نه به دلیل موقعیت نبوت او، بلکه به مقتضای مقام امامت اوست و این برنامه برای امامان و پیشوایان معصوم پس از او نیز اجرا خواهد شد. از این رو امام صادق ﷺ در تفسیر واژه «المؤمنون»، در آیه ۱۰۵ سوره توبه می‌فرماید: «ایانا عني.»

به سخن دیگر، نظارت بر اعمال امت از شئون رهبری باطنی پیشوایان خاص الهی است، این شأن در عصر رسول گرامی اسلام از ویژگی‌های ایشان بود و سپس به امیرمؤمنان ﷺ و پس از وی به امامان معصوم دیگر اختصاص یافت و هم اکنون و از دیرباز پرونده اعمال ما و تمام مردم جهان به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر ﷺ عرضه می‌گردد. بر این پایه است که شیخ طوسی در کتاب اُمالی آورده است:

داود رقی - یکی از اصحاب امام صادق ﷺ - می‌گوید: عموزاده‌ای پلید و معاند با اهل بیت ﷺ داشتم، شنیدم که او و خانواده‌اش در تنگدستی به سر می‌برند. پیش از عزیمت برای سفر حج، مبلغی برای او فرستادم. وقتی به مدینه آمدم، خدمت امام رسیدم، امام بدون مقدمه فرمود: اعمالت را روز پنجشنبه بر من عرضه کردند، در کارهایت نیکی تو را نسبت به پسر عمویت ملاحظه کردم و این کار باعث خرسندی من گشت ... (طوسی، ۱۴۱۷: ۴۱۳)

نمونه دیگر از عبدالله بن ابان است که می‌گوید: خدمت امام رضا ﷺ رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: عده‌ای دوستان شما از من خواستند که از شما تقاضا کنم برای آنان دعا کنید. امام فرمود: «و الله اِنِّي لَأَعْرِضُ أَعْمَالَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛ به خدا سوگند من هر روز اعمالشان را بر خداوند عرضه می‌کنم.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۳۴۹)

ابو خالد کابلی می‌گوید: از امام باقر ﷺ از این آیه سؤال کردم: «فامنوا بالله و رسوله و النور الذي أنزلنا» امام ضمن توضیح معنای آیه فرمود: والله يا ابا خالد، لنور الامام في قلوب المؤمنين انور من الشمس المضيئه بالنهار؛ به خدا سوگند، با خالد که نور امام در دل مردم با ایمان (که تحت نفوذ و سیطره معنوی او هستند) از نور خورشید در روز روشن تر است» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۹۴) بر پایه این

روایت امام در موقعیت ولایت تکوینی بسان ماه تابان است که فروزنده‌تر از خورشید محسوس، باطن نامحسوس جهان را نورافشانی می‌کند و به ملکوت آسمان‌ها و زمین و به ضمیر انسان‌های باایمان روشنایی می‌بخشد؛ چراکه آنان خودشان نور و روشن و مهتدی بالذات و وسائط دریافت فیض از سوی خدا برای خلق عالم هستند.

آنچه گفته شد اندکی از انبوه روایات رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام است که برای امام کارکرد تکوینی قائل است. اگر کسی از این روایات کارکرد معنوی و باطنی تکوینی برای امام و شاهدی روشن برای تایید کلام علامه نیابد چاره ندارد جز آنکه آنها را حمل بر مجاز کند و یا معنایی غیر از ظاهر روایات را در نظر بگیرد.

ه) امامت باطنی و عرفان مصطلح

اعتقاد به حیات معنوی امامان در باطن این حیات ظاهری مطلب پیچیده‌ای نیست. نباید تصور کرد که فلسفه‌های دستوره‌های اسلامی در مسائل زندگی خلاصه می‌شود. به کار بستن این دستورها وسیله‌ای است برای طی طریق عبودیت و پیمودن صراط قرب و کمال آدمی. انسان یک سیر کمال باطنی دارد که از حدود جسم و ماده و زندگی فردی و اجتماعی بیرون است و از یک سلسله مقامات معنوی سرچشمه می‌گیرد. استاد مطهری در مقاله «ولاءها و ولایتها» از نوعی ولایت تحت عنوان «ولاء تصرف» یاد می‌کند و می‌نویسد: «از جنبه معنوی و باطنی، از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی دارد بر جهان و انسان و ناظر به ارواح و نفوس است و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است، همواره وجود دارد و به این اعتبار نام او حجت است.» (مطهری، ۱۳۶۹: ۳ / ۸۹)

ایشان در ادامه می‌نویسد: «ما حدود ولایت تصرف و یا ولایت تکوینی یک انسان کامل و یا نسبتاً کامل را نمی‌توانیم به دقت تعیین کنیم؛ یعنی مجموع قرائن قرآنی و قرائن علمی که نزد ما هست اجمالاً وصول انسان را به مرتبه‌ای که اراده‌اش بر جهان حاکم باشد ثابت می‌کند، اما تا چه حدودی؟ آیا هیچ حدی ندارد و یا محدود به حدی است؟ مطلبی است که از عهده ما خارج است. (همان)

آیت‌الله جوادی آملی درباره معنای ولایت تکوینی می‌نویسد: ولایت تکوینی؛ یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها، مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۲۳)

تحلیل مفهوم امامت در آیه «بتلی» از دیدگاه علامه طباطبایی □ ۱۰۷

بعضی گفته‌اند: «گروهی تفسیر فلسفی و عرفانی از امامت ارائه کرده و آن را بر ولایت مطرح شده در عرفان، تطبیق کرده‌اند که البته با لغت، اصطلاح قرآنی و روایات اهل بیت علیهم‌السلام همخوانی ندارد.» (غلامی، ۱۳۸۶: ۱۱۶)

از آنچه گذشت معلوم شد علامه طباطبایی در تحلیل معنای امامت و نظریه امامت باطنی از مشی تفسیری خود؛ یعنی تفسیر آیات به کمک آیات دیگر و نیز استفاده فراوان از احادیث وارده عدول نکرده و برای تبیین نظریه خود هرگز به مبانی فلسفی و عرفانی استناد نجسته است. از این رو شایسته است که محقق محترم به جای انتساب کلی، به صورت مصداقی شاهدی را ذکر می‌کرد. گذشته از این اگر برخی معارف بلند اسلامی با آموزه‌های برخی مذاهب و مسالک تلاقی کرد و اتفاقاً حرف‌ها و مبانی مشابه در آمد، نباید این امر را به معنای خروج از مبانی تلقی نمود.

استاد مطهری در همین رابطه می‌نویسد:

شک ندارد که مسئله ولایت به معنای چهارم (ولاء تصرف) از مسائل عرفانی است ولی این دلیل نمی‌شود که چون یک مسئله عرفانی است باید مردود قلمداد شود. این مسئله یک مسئله عرفانی است که از دید تشیع یک مسئله اسلامی نیز هست. تشیع یک مذهب است و عرفان یک مسلک. این مذهب و آن مسلک (قطع نظر از خرافاتی که به آن بسته‌اند) در این نقطه با یکدیگر تلاقی کرده‌اند و اگر الزاماً بنا هست که گفته شود یکی از این دو از دیگری گرفته است به حکم قرائن مسلم تاریخی قطعاً این عرفان است که از تشیع اقتباس کرده است نه بالعکس. (مطهری، ۱۳۶۹: ۳ / ۹۰)

نتیجه

تفسیر هدایت و راهنمایی انبیا به ارائه طریق و نشان دادن راه و تفسیر هدایت و راهنمایی امامان به ایصال الی المطلوب و دستگیری و رساندن به مقصد کمال و سعادت حقیقی، موافق با آیات و احادیث وارده در اصول معارف شیعه است. این دیدگاه علامه در تفسیر امامت را باید فراتر از لغت و اصطلاح رایج جستجو کرد و آن را از باب بطون و لایه‌های پنهان آیه شریفه «بتلی» دانست.

علامه بر این باور است که پیامبران با آوردن شریعت و بیان موعظه و احکام، مردم را به سوی سعادت و کمال، هدایت و رهبری می‌کنند و امامان با هدایت باطنی و درونی، انسان‌های شایسته و مستعد را فراتر از نمایاندن راه و هدایت تشریحی، به سوی کمال مطلق دستگیری و هدایت می‌کنند.

ایشان با طرح این نظریه، افق تازه‌ای را در برابر دیدگان اهل ولاء گشود و جایگاه منبع و منزلت بسیار عظیم امامت را در جایگاه شایسته‌اش ارزیابی کرده است. این نظریه که با محوریت آیه ابتلی (بقره / ۱۲۴) و از جمع‌بندی آیات دیگر به دست آمده، مورد مناقشه و خرده‌گیری برخی از محققان واقع شده است. این پژوهش سعی کرده است ضمن توضیح و تبیین دیدگاه علامه و تحلیل معنای امامت در آیه عهد به پاره‌ای از این مناقشات پاسخ دهد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۰۲ ق، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، بی‌نا.
- ابو حیان، محمد، ۱۴۲۰ ق، البحر المحیط، بیروت، دار الفکر.
- بغوی، حسین، ۱۴۰۷ ق، معالم التنزیل، تحقیق خالد عبدالرحمن العکک، بیروت، بی‌نا.
- ثعلبی، احمد، ۱۴۲۲ ق، الکشف و البیان، بیروت، بی‌نا.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، ولایت فقیه، قم، اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، تفصیل و مسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الکتب العربیة.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۷۳، منشور جاوید، قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
- شیرازی، صدرالدین، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۳، مفاتیح الغیب، تهران، محمد خواجوی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، من لا یحضره الفقیه، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام، قم، بی‌نا.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۳۸، شیعه (مجموعه مذاکرات با پرفسور هانری کرین)، قم، هجرت.
- _____، ۱۳۴۸، شیعه در اسلام، بی‌جا، بی‌نا.

تحلیل مفهوم امامت در آیه «ابتلی» از دیدگاه علامه طباطبایی □ ۱۰۹

- _____، ۱۳۹۰، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۴۱۳ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، بی تا، *قرآن در اسلام*، بی جا، بی نا.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ ق، *أمالی*، بی جا، بی نا.
- فراء، یحیی بن زیاد، ۱۳۶۰، *معانی القرآن*، تحقیق احمد یوسف نجاتی و محمدعلی نجار، تهران، ناصر خسرو.
- فضل الله، سید محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۶ ق، *بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز*، تحقیق، محمدعلی النجار، مصر، بی نا.
- فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، تهران، صدر.
- کربلایی، جواد، ۱۳۷۷، *الانوار الساطعه فی شرح زیارة الجامعه*، تهران، دار الحدیث.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مألوف، لوئیس، ۱۳۸۶، *المنجد*، تهران، ایوان.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار الجامعة لدر اخبار الائمة الاطهار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محلی، جلال الدین و جلال الدین سیوطی، بی تا، *تفسیر جلالین*، بی جا، بی نا.
- مدرسی، سید محمد تقی، ۱۴۱۹ ق، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبی الحسین علیه السلام.
- مراغی، احمد مصطفی، ۱۴۲۷ ق، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار الفکر.
- مصطفی، ابراهیم، ۱۴۲۷ ق، *معجم الوسیط*، تهران، مرتضوی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱، *ولاءها و ولایتها*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۶۹، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- نجارزادگان، فتح الله، ۱۳۹۰، *بررسی تطبیقی معناشناسی امام و مقام امامت از دیدگاه مفسران فریقین*، تهران و قم، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

ب) مقاله‌ها

- پور رستمی، حامد، ۱۳۸۹، «تجلی مرتبت اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن در آینه نهج البلاغه»، *مطالعات تفسیری*، ش ۳، ص ۱۴۴ - ۱۹۹، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۴، «آیه ابتلای ابراهیم علیه‌السلام»، *کلام اسلامی*، ش ۵۴، ص ۳۴ - ۲۱، قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
- غرویان، محسن، ۱۳۷۴، «هدایت به امر در تفسیر المیزان»، *معرفت*، ش ۱۳، ص ۲۲ - ۱۹، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- غلامی، اصغر، ۱۳۸۶، «مفهوم امامت در پرتو آیه ابتلای ابراهیم علیه‌السلام»، *سفینه*، ش ۱۷، ص ۱۳۹ - ۱۱۵، تهران، مؤسسه فرهنگی نبأ مبین.

